فهرست مطالب

معنای ششم رفق: رغبت 2

حدیث اول 4

بررسی سندی 4

بررسی دلالی 5

احتمال اول 5

احتمال دوم: 6

احتمال سوم: 6

حدیث دوم 6

بررسی سندی: 7

بررسی دلالی 7

حدیث سوم 8

بررسی سندی 9

بررسی دلالی 10

حدیث چهارم 11

بررسی سندی 12

بررسی دلالی 12

درجات تکوینی و اکتسابی 13

ممنوعیت ملامت 13

ملامت در مقام تربیت 13

بسم الله الرحمن الرحیم

**موضوع:** اصول و روش‌های تربیتی/ اصل قدرت و استطاعت مربی و متربی **(رفق و مدارا)**

اشاره به مباحث قبل:

در بحث رفق و مدارا و رعایت توانایی‌های متربی، شش مرتبه و معنی مطرح شد.

1ـ رعایت رفق و مدارا به معنای امکان ذاتی؛

2ـ رفق و مدارا به معنای امکان عرفی؛

3ـ رفق و مدارا به معنای این‌که فعالیت‌های تربیتی حرجی نباشد. متربی را در حرج و مشقت شدیده نیندازد.

4ـ رفق و مدارا به معنای عدم وقوع در ضرر و عدم اضرار به طرف تبلیغ و هدایت و متربی؛

5ـ رفق و مدارا به معنای عدم ایذاء و اهانت به متربی؛

6ـ رفق و مدارا به معنای در نظر گرفتن توانایی‌های شناختی و عملی متربی در مقام تعلیم و تربیت

معنای ششم رفق: رغبت

رسیدیم به معنای ششم که در فضای تعلیم و تربیت مطرح است. عرض کردیم که در این زمینه به ادله عقلی، آیات و روایات می‌توان تمسک کرد. در ابتدای بحث از روایات شروع کردیم. ادله عقلی و آیات را بعداً عرض خواهیم کرد.

روایاتی که در ابواب قبلی از بحارالانوار و وسایل الشیعه نقل و بررسی کردیم، آن مجموعه در مورد رفق و مدارا در روابط اجتماعی بود؛ اما روایات رفق و مدارا در حوزه تأثیرگذاری بر دیگران در باب 14 از ابواب امر به معروف و نهی از منکر کتاب امر به معروف و نهی از منکر آمده است. به این روایات مروری می‌کنیم تا برسیم به بررسی محتوایی آن.

**بَابُ اسْتِحْبَابِ‏ الرِّفْقِ‏ بِالْمُؤْمِنِينَ فِي أَمْرِهِمْ بِالْمَنْدُوبَاتِ‏ وَ الِاقْتِصَارِ عَلَى مَا لَا يَثْقُلُ عَلَى الْمَأْمُورِ وَ يُزَهِّدُ فِي الدِّينِ وَ كَذَا النَّهْيُ عَنِ الْمَكْرُوهَاتِ**‏[[1]](#footnote-1)

حدیث اول

**مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ عُمَرَ بْنِ حَنْظَلَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: «يَا عُمَرُ لَا تَحْمِلُوا عَلَى‏ شِيعَتِنَا وَ ارْفُقُوا بِهِمْ فَإِنَّ النَّاسَ لَا يَحْتَمِلُونَ مَا تَحْمِلُونَ».[[2]](#footnote-2)**

بررسی سندی

بر اساس تصادف امروز در بحث «فقه» هم روی روایت عمر بن حنظله و بررسی سندی آن بحث شد. در مورد عمر بن حنظله و مقبوله، حدود 8 قرینه را می‌توان جمع کرد؛ جمع قرائن مقبوله معروفه را معتبر می‌کند قرائن دو دسته هستند:

1ـ قرائنی که مربوط به شخص عمر بن حنظله است و او را توثیق می‌کند. در این مورد سه قرینه وجود دارد؛ اولاً، ایشان از رجال شهیر است، ثانیاً صفوان که از اصحاب اجماع است هم مستقیم و هم باواسطه از عمر بن حنظله روایت نقل کرده است، ثالثاً، قدحی در مورد او وارد نشده است.

لذا از نظر شخصیتی، عمر بن حنظله معتبر است و در نتیجه روایات منقول از او هم قابل اعتماد است.

2ـ قرائنی که مربوط به روایت «مقبوله» است و آن حدیث را معتبر می‌نماید. قرائنی از قبیل اینکه: مقبوله در سه کتاب از کتب اربعه نقل شده و مشایخ ثلاثه حدیث مقبوله را آورده‌اند؛ فقراتی از آن روایت در روایات دیگر وارد شده است؛ و اینکه آن مضمون خاص که بار سیاسی دارد، در دوران «تقیه» وارد شده است. و اینکه در بین فقهای متقدم شهرت داشته است. لذا مقبوله، معتبر است.

در مجموع ملاحظه کردید که درباره عمر بن حنظله توثیق‌هایی وارد شده است، قرائنی است که می‌تواند به وثاقت او منجر شود، یکی همین روایت است زیرا حضرت خطاب به او فرمود: «**فَإِنَّ النَّاسَ لَا يَحْتَمِلُونَ مَا تَحْمِلُونَ**» معلوم می‌شود شخص راوی از برجستگان بوده است. البته اشکال آن این است که چون راوی خودش است، از قبیل «اقرار العقلاء لانفسهم» است و اعتبار ندارد. توثیق دیگران هم درباره او، خالی از اشکال نیست. این روایت را هم خودش نقل کرده است.

پس تجمیع قرائن هشتگانه، که سه یا چهار موردش به شخص عمر بن حنظله مربوط می‌شود، بعید نیست که شخص راوی معتبر شود.

روایت معروف به «مقبوله» معتبر است به یکی از دو دلیل: یا به دلیل اعتبار و وثاقت راوی، یا به دلیل اعتبار روایت. روایت بی‌توجه به شخص نیست. پس چند قرینه راجع به شخص است و بقیه قرائن مربوط به روایت معروف مقبوله است و مضمون را درست می‌کند. معلوم نیست مضمون به خاطر قرائن، معتبر شده باشد شاید به خاطر اعتبار شخص راوی معتبر شده باشد. این جمع‌بندی ما در مورد عمر بن حنظله است.

بررسی دلالی

در آنچه بیان شد، نکاتی وجود دارد، برخی از نکات مشترک بین روایات است که بعداً عرض خواهم کرد، اما نکته دلالی مختص اینجا این است که:

تعبیر **«وَ ارْفُقُوا بِهِمْ»** یعنی زیادی بر آن‌ها تحمیل نکنید. «**لَا تَحْمِلُوا عَلَى‏ شِيعَتِنَا وَ ارْفُقُوا بِهِمْ**» این فقره مربوط به رفق و مدارا در مقام تربیت و تبلیغ است یا خیر؟ چند احتمال قابل بررسی است:

احتمال اول

روایت مربوط به ارتباطات اجتماعی است با قطع نظر از تربیت و تبلیغ. این احتمال خیلی بعید است، قطعاً این احتمال مراد نیست زیرا **«لَا تَحْمِلُوا»** یعنی بار اضافی بر عهده افراد نگذارید.

احتمال دوم:

روایت مربوط به رفق و مدارا در مقام تربیت و تبلیغ است.

احتمال سوم:

 روایت مطلق است و شامل هر دو مقام می‌شود.

از بین احتمال دوم و سوم، ظهورش شمول دارد نسبت به مقام تربیت و تبلیغ؛ شمول آن نسبت ارتباطات (احتمال سوم) محل تردید است.با اینکه **«وَ ارْفُقُوا بِهِمْ»** شامل ارتباطات اجتماعی می‌شود اما احتمال دوم قوی‌تر است. به خصوص که در ادامه روایت تعلیل آورده است مبنی بر اینکه: **«فَإِنَّ النَّاسَ لَا يَحْتَمِلُونَ مَا تَحْمِلُونَ»**. مردم قدرت تحمل آنچه شما تحمل می‌کنید را ندارند. درجه معرفتی شما را ندارند؛ مراتب معرفتی و عاطفی و ایمانی افراد را باید رعایت کرد.

مطالب دیگری هم هست که مشترک بین روایات است و بعداً عرض می‌کنم.

حدیث دوم

**وَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنِ‏ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَمَّارِ بْنِ أَبِي الْأَحْوَصِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ وَضَعَ الْإِيمَانَ عَلَى سَبْعَةِ أَسْهُمٍ عَلَى الْبِرِّ وَ الصِّدْقِ وَ الْيَقِينِ وَ الرِّضَا وَ الْوَفَاءِ وَ الْعِلْمِ وَ الْحِلْمِ ثُمَّ قَسَمَ ذَلِكَ بَيْنَ النَّاسِ فَمَنْ جَعَلَ فِيهِ السَّبْعَةَ الْأَسْهُمِ فَهُوَ كَامِلٌ مُحْتَمِلٌ وَ قَسَمَ لِبَعْضِ النَّاسِ السَّهْمَ وَ لِبَعْضِهِمُ السَّهْمَيْنِ وَ لِبَعْضِهِمُ الثَّلَاثَةَ حَتَّى انْتَهَوْا إِلَى سَبْعَةٍ ثُمَّ قَالَ لَا تَحْمِلُوا عَلَى صَاحِبِ السَّهْمِ سَهْمَيْنِ وَ لَا عَلَى صَاحِبِ السَّهْمَيْنِ ثَلَاثَةً فَتَبْهَظُوهُمْ ثُمَّ قَالَ كَذَلِكَ حَتَّى انْتَهَى إِلَى سَبْعَةٍ».**[[3]](#footnote-3)

بررسی سندی:

عَمَّارِ بْنِ أَبِي الْأَحْوَصِ توثیق ندارد؛ از طرفی کثرت روایت هم ندارد، آن نکات که در مورد عمر بن حنظله بیان شد، در مورد او قابل تطبیق نیست؛ از رجال شهیر هم نیست لذا قابل توثیق نیست؛ البته وی «قدح» هم ندارد و از طرفی در سند اصول کافی نقل شده است. برخی از معاصرین به اصول کافی توجه ویژه دارند و رجال آن را توثیق می‌کنند ولی ما قبول نداریم. این روایت برای کسی معتبر است که رجال سند کافی را به صورت کلی معتبر بداند.

بررسی دلالی

طبق این روایت ایمان هفت شعبه دارد. روایات شُعَب ایمان طوایفی دارد که اگر بحث کنیم، حداقل دو هفته طول می‌کشد.

در نهج‌البلاغه هم آمده است که ایمان چهار شعبه دارد. **«وَ سُئِلَ (ع) عَنِ الْإِيمَانِ فَقَالَ الْإِيمَانُ عَلَى أَرْبَعِ‏ دَعَائِمَ عَلَى الصَّبْرِ وَ الْيَقِينِ وَ الْعَدْلِ وَ الْجِهَاد»**[[4]](#footnote-4) و هر شعبه‌ای به شبهات دیگر تقسیم می‌شود. درجات شُعب ایمان تا هشتاد شعبه ذکر شده است.

فرمود: **«...الْحِلْمِ ثُمَّ قَسَمَ ذَلِكَ بَيْنَ النَّاسِ»** این هفت شعبه در بین مردم تقسیم شده است. دارای جدول و سلسله‌مراتب است.

**«...فَمَنْ جَعَلَ فِيهِ السَّبْعَةَ الْأَسْهُمِ فَهُوَ كَامِلٌ مُحْتَمِلٌ»**: انسان کامل کسی است که محتمل است و ظرفیت تحمل همه معارف را دارد.

**«...وَ قَسَمَ لِبَعْضِ النَّاسِ السَّهْمَ وَ لِبَعْضِهِمُ السَّهْمَيْنِ وَ لِبَعْضِهِمُ الثَّلَاثَةَ»**: آورده‌های افراد متفاوت است، درجات ایمانی افراد متفاوت و مقول به تشکیک است. این‌ها مقدمات بحث است.

عَمَّارِ بْنِ أَبِي الْأَحْوَصِ نقل می‌کند: **«ثُمَّ قَالَ لَا تَحْمِلُوا عَلَى صَاحِبِ السَّهْمِ سَهْمَيْنِ وَ لَا عَلَى صَاحِبِ السَّهْمَيْنِ ثَلَاثَةً فَتَبْهَظُوهُمْ ثُمَّ قَالَ كَذَلِكَ حَتَّى انْتَهَى إِلَى سَبْعَةٍ»**؛ یعنی درجه ایمانی افراد را در نظر بگیرید. بر کسی که صاحب یک سهم است، نباید به اندازه دارنده‌‌ ایمان دو سهمی تحمیل کرد. ثقلت و سنگینی ایجاد نکنید. اگر تحمیل کنید، او را دچار مشقت و سنگینی کرده‌اید. اگر بر صاحب درجه سه ایمان، چهار درجه تحمیل کنید، او را به مشقت انداخته‌اید. توان تحمل افراد را ببینید. مراد توان در مقام فهم است، یا مراد سنگینی بار اضافی بر کسی است که توان نگهداری آن را ندارد.

نکته خاص دلالی این است که روایت در مقام انتقال معارف و تعلیم و تربیت است و این معنی به وضوح قابل فهم است. متن این روایت شفاف‌تر از روایت قبلی است. به صراحت می‌گوید: نباید بیش از تحمل افراد بر آنان تحمیل کرد؛ این مضمون کاملاً به بحث ما ربط دارد.

حدیث سوم

**وَ عَنْ أَبِي عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى جَمِيعاً عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ حَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ عَنْ أَبِي الْيَقْظَانِ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ الضَّحَّاكِ عَنْ رَجُلٍ‏[[5]](#footnote-5) عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) فِي حَدِيثٍ‏ «أَنَّهُ جَرَى ذِكْرُ قَوْمٍ قَالَ فَقُلْتُ لَهُ إِنَّا لَنَبْرَأُ مِنْهُمْ إِنَّهُمْ لَا يَقُولُونَ مَا نَقُولُ قَالَ فَقَالَ يَتَوَلَّوْنَا وَ لَا يَقُولُونَ مَا تَقُولُونَ تَبْرَءُونَ مِنْهُمْ قُلْتُ نَعَمْ قَالَ فَهُوَ ذَا عِنْدَنَا مَا لَيْسَ عِنْدَكُمْ فَيَنْبَغِي لَنَا أَنْ نَبْرَأَ مِنْكُمْ إِلَى أَنْ قَالَ فَتَوَلَّوْهُمْ وَ لَا تَبْرَءُوا مِنْهُمْ إِنَّ مِنَ الْمُسْلِمِينَ مَنْ لَهُ سَهْمٌ وَ مِنْهُمْ مَنْ لَهُ سَهْمَانِ وَ مِنْهُمْ مِنْ لَهُ ثَلَاثَةُ أَسْهُمٍ وَ مِنْهُمْ مَنْ لَهُ أَرْبَعَةُ أَسْهُمٍ وَ مِنْهُمْ مَنْ لَهُ خَمْسَةُ أَسْهُمٍ وَ مِنْهُمْ مَنْ لَهُ سِتَّةُ أَسْهُمٍ وَ مِنْهُمْ مَنْ لَهُ سَبْعَةُ أَسْهُمٍ فَلَيْسَ يَنْبَغِي أَنْ يُحْمَلَ صَاحِبُ السَّهْمِ عَلَى مَا عَلَيْهِ صَاحِبُ السَّهْمَيْنِ وَ لَا صَاحِبُ السَّهْمَيْنِ عَلَى مَا عَلَيْهِ صَاحِبُ الثَّلَاثَةِ وَ لَا صَاحِبُ الثَّلَاثَةِ عَلَى مَا عَلَيْهِ صَاحِبُ الْأَرْبَعَةِ وَ لَا صَاحِبُ الْأَرْبَعَةِ عَلَى مَا عَلَيْهِ صَاحِبُ الْخَمْسَةِ وَ لَا صَاحِبُ الْخَمْسَةِ عَلَى مَا عَلَيْهِ صَاحِبُ السِّتَّةِ وَ لَا صَاحِبُ السِّتَّةِ عَلَى مَا عَلَيْهِ صَاحِبُ السَّبْعَةِ وَ سَأَضْرِبُ لَكَ مَثَلًا إِنَّ رَجُلًا كَانَ لَهُ جَارٌ وَ كَانَ نَصْرَانِيّاً- فَدَعَاهُ إِلَى الْإِسْلَامِ وَ زَيَّنَهُ لَهُ فَأَجَابَهُ فَأَتَاهُ سُحَيْراً فَقَرَعَ عَلَيْهِ الْبَابَ فَقَالَ مَنْ هَذَا قَالَ أَنَا فُلَانٌ قَالَ وَ مَا حَاجَتُكَ قَالَ تَوَضَّأْ وَ الْبَسْ ثَوْبَيْكَ وَ مُرَّ بِنَا إِلَى الصَّلَاةِ قَالَ فَتَوَضَّأَ وَ لَبِسَ ثَوْبَيْهِ وَ خَرَجَ مَعَهُ قَالَ فَصَلَّيَا مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ صَلَّيَا الْفَجْرَ ثُمَّ مَكَثَا حَتَّى أَصْبَحَا فَقَامَ الَّذِي كَانَ نَصْرَانِيّاً يُرِيدُ مَنْزِلَهُ فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ أَيْنَ تَذْهَبُ النَّهَارُ قَصِيرٌ وَ الَّذِي بَيْنَكَ وَ بَيْنَ الظُّهْرِ قَلِيلٌ قَالَ فَجَلَسَ مَعَهُ إِلَى أَنْ صَلَّى الظُّهْرَ ثُمَّ قَالَ وَ مَا بَيْنَ الظُّهْرِ وَ الْعَصْرِ قَلِيلٌ فَاحْتَبَسَهُ حَتَّى صَلَّى الْعَصْرَ قَالَ ثُمَّ قَامَ وَ أَرَادَ أَنْ يَنْصَرِفَ إِلَى مَنْزِلِهِ فَقَالَ لَهُ إِنَّ هَذَا آخِرُ النَّهَارِ وَ أَقَلُّ مِنْ أَوَّلِهِ فَاحْتَبَسَهُ حَتَّى صَلَّى الْمَغْرِبَ ثُمَّ أَرَادَ أَنْ يَنْصَرِفَ إِلَى مَنْزِلِهِ فَقَالَ لَهُ إِنَّمَا بَقِيَتْ صَلَاةٌ وَاحِدَةٌ قَالَ فَمَكَثَ حَتَّى صَلَّى الْعِشَاءَ الْآخِرَةَ ثُمَّ تَفَرَّقَا فَلَمَّا كَانَ سُحَيْراً غَدَا عَلَيْهِ فَضَرَبَ عَلَيْهِ الْبَابَ فَقَالَ مَنْ هَذَا قَالَ أَنَا فُلَانٌ قَالَ وَ مَا حَاجَتُكَ قَالَ تَوَضَّأْ وَ الْبَسْ ثَوْبَيْكَ وَ اخْرُجْ فَصَلِّ قَالَ اطْلُبْ لِهَذَا الدِّينِ مَنْ هُوَ أَفْرَغُ مِنِّي وَ أَنَا إِنْسَانٌ مِسْكِينٌ وَ عَلَيَّ عِيَالٌ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع) أَدْخَلَهُ فِي شَيْ‏ءٍ أَخْرَجَهُ مِنْهُ أَوْ قَالَ أَدْخَلَهُ مِنْ مِثْلِ ذِهْ وَ أَخْرَجَهُ مِنْ مِثْلِ هَذَا».**[[6]](#footnote-6)

بررسی سندی

در یک نسخه عن رجل آمده که مرسله است؛ اما در نسخه کافی آمده است «سراج و كان خادما لأبي عبد اللّه (ع)» یعنی سراج خادم حضرت امام صادق (ع) بوده است، طبق این نقل روایت مرسله نیست.

البته جای بحث دارد که آیا «سراج» نام شخص بوده است و یا شغل و عنوان بوده است؟

در سند چند نفر دیگر هم هست که محل اشکال است لذا سند این روایت از چند جهت محل اشکال است و معتبر نیست.

بررسی دلالی

متن حدیث مفصل است؛ تعبیر «فِي حَدِيثٍ‏» می‌رساند که حدیث مفصل‌تر از آن چیزی است که اینجا نقل شده است.

می‌گوید از گروهی غیر شیعه در حضور حضرت یاد شد؛ **«أَنَّهُ جَرَى ذِكْرُ قَوْمٍ قَالَ فَقُلْتُ لَهُ إِنَّا لَنَبْرَأُ مِنْهُمْ إِنَّهُمْ لَا يَقُولُونَ مَا نَقُولُ»** گروه از اهل‌سنت هستند که آنچه را معتقدیم، آنان معتقد نیستند، ما از آن‌ها بیزاری می‌جوییم زیرا حرف ما یعنی امامت را قبول ندارند. ناصبی نیستند اما عقیده امامت شما را قبول ندارند. با اینکه خاندان پیامبر (ص) را دوست دارند و گاهی عشق می‌ورزند.

**«قَالَ فَهُوَ ذَا عِنْدَنَا مَا لَيْسَ عِنْدَكُمْ فَيَنْبَغِي لَنَا أَنْ نَبْرَأَ مِنْكُمْ إِلَى أَنْ قَالَ فَتَوَلَّوْهُمْ وَ لَا تَبْرَءُوا»؛** فرمود: ما هم چیزهایی می‌دانیم که شما نمی‌دانید، آیا ما باید از شما تبرّی بجوییم؟ شما از آنان تبرّی نجویید بلکه دوست‌شان داشته باشید. این روایت ناظر به «فقه تقریب» است.

البته احتمال دارد موضوع سؤال و جواب، شیعه بوده باشند نه سنی‌ها؛ احتمال دارد که در مورد شیعیان باشد، شیعه هم درجات دارد. شاهد احتمال دوم تعبیر «یتولون» است، یعنی ولایت ما را دارند ولی مثل ما معتقد به برخی از عقاید مربوط به امامت مانند علم غیب نیستند. به نظر ما احتمال اول (سنی بودن مورد سؤال و جواب) اولی است به دلیل شواهد بعدی در متن روایت.

پس در روایت دو احتمال است:

1) روایت مربوط به روابط بین شیعیان و اهل سنت است.

2) روایت مربوط به روابط دروت مذهبی و شیعه است.

احتمال اول اولی و اقوی است زیرا تعبیر **«إِنَّ مِنَ الْمُسْلِمِينَ مَنْ لَهُ سَهْمٌ وَ مِنْهُمْ مَنْ لَهُ سَهْمَانِ»** دارد. مسلمانان چند دسته هستند، هر کدام درجاتی از ایمان را دارا هستند. برخی یک سهم، برخی دو سهم و برخی بیشتر و بعضی هم هفت سهم و ایمان کامل دارند. **«فَلَيْسَ يَنْبَغِي أَنْ يُحْمَلَ صَاحِبُ السَّهْمِ عَلَى مَا عَلَيْهِ صَاحِبُ السَّهْمَيْنِ وَ لَا صَاحِبُ السَّهْمَيْنِ عَلَى مَا عَلَيْهِ صَاحِبُ الثَّلَاثَة»**. معارف پله پله است، نباید تحمیل بر کسی کرد، این درست نیست. بعد حضرت مثالی زدند:

**«وَ سَأَضْرِبُ لَكَ مَثَلًا إِنَّ رَجُلًا كَانَ لَهُ جَارٌ وَ كَانَ نَصْرَانِيّاً- فَدَعَاهُ إِلَى الْإِسْلَامِ وَ زَيَّنَهُ لَهُ فَأَجَابَهُ فَأَتَاهُ سُحَيْراً فَقَرَعَ عَلَيْهِ الْبَابَ ... فَتَوَضَّأَ وَ لَبِسَ ثَوْبَيْهِ وَ خَرَجَ مَعَهُ قَالَ فَصَلَّيَا مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ صَلَّيَا الْفَجْرَ ... إِلَى أَنْ صَلَّى الظُّهْرَ ثُمَّ قَالَ وَ مَا بَيْنَ الظُّهْرِ وَ الْعَصْرِ قَلِيلٌ فَاحْتَبَسَهُ حَتَّى صَلَّى الْعَصْرَ ... ثُمَّ تَفَرَّقَا فَلَمَّا كَانَ سُحَيْراً غَدَا عَلَيْهِ فَضَرَبَ عَلَيْهِ الْبَابَ فَقَالَ مَنْ هَذَا قَالَ أَنَا فُلَانٌ قَالَ وَ مَا حَاجَتُكَ قَالَ تَوَضَّأْ وَ الْبَسْ ثَوْبَيْكَ وَ اخْرُجْ فَصَلِّ»**

مثال قریب نصف صفحه است، مسلمانی یک نصرانی را به اسلام دعوت کرد و او هم قبول کرد، وضو گرفت و به مسجد آمد؛ برای ظهر و عصر و ... تمام وقت او را گرفت. روز بعد وقتی به سراغش رفت، نیامد و پاسخ داد: **«اطْلُبْ لِهَذَا الدِّينِ مَنْ هُوَ أَفْرَغُ مِنِّي وَ أَنَا إِنْسَانٌ مِسْكِينٌ وَ عَلَيَّ عِيَالٌ»**؛ برو سراغ آدم بیکار که حال و پول داشته باشد؛ این کار من نیست.

 بعد حضرت فرمود: این طور تحمیل نکنید. این روایت شفاف‌تر از روایت قبلی است، در مقام تبلیغ و تربیت هم هست.

حدیث چهارم

**وَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَ عَنْ يَحْيَى بْنِ أَبَانٍ عَنْ شِهَابٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) يَقُولُ:‏ «لَوْ عَلِمَ النَّاسُ كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى هَذَا الْخَلْقَ لَمْ يَلُمْ أَحَدٌ أَحَداً فَقُلْتُ أَصْلَحَكَ اللَّهُ فَكَيْفَ ذَلِكَ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ أَجْزَاءً بَلَغَ بِهَا تِسْعَةً وَ أَرْبَعِينَ جُزْءاً ثُمَّ جَعَلَ الْأَجْزَاءَ أَعْشَاراً فَجَعَلَ الْجُزْءَ عَشَرَةَ أَعْشَارٍ ثُمَّ قَسَمَهُ بَيْنَ الْخَلْقِ فَجَعَلَ فِي رَجُلٍ عُشْرَ جُزْءٍ وَ فِي آخَرَ عُشْرَيْ جُزْءٍ حَتَّى بَلَغَ بِهِ جُزْءاً تَامّاً وَ فِي آخَرَ جُزْءاً وَ عُشْرَ جُزْءٍ وَ فِي آخَرَ جُزْءاً وَ عُشْرَيْ جُزْءٍ وَ آخَرَ جُزْءاً وَ ثَلَاثَةَ أَعْشَارِ جُزْءٍ حَتَّى بَلَغَ بِهِ جُزْءَيْنِ تَامَّيْنِ‏ ثُمَّ بِحِسَابِ ذَلِكَ حَتَّى بَلَغَ بِأَرْفَعِهِمْ تِسْعَةً وَ أَرْبَعِينَ جُزْءاً فَمَنْ لَمْ يُجْعَلْ فِيهِ إِلَّا عُشْرُ جُزْءٍ لَمْ يَقْدِرْ أَنْ يَكُونَ مِثْلَ صَاحِبِ الْعُشْرَيْنِ وَ كَذَلِكَ صَاحِبُ الْعُشْرَيْنِ لَا يَكُونُ مِثْلَ صَاحِبِ الْأَعْشَارِ[[7]](#footnote-7) وَ كَذَلِكَ مَنْ تَمَّ لَهُ جُزْءٌ لَا يَقْدِرُ عَلَى أَنْ يَكُونَ مِثْلَ صَاحِبِ الْجُزْءَيْنِ وَ لَوْ عَلِمَ النَّاسُ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَ هَذَا الْخَلْقَ عَلَى هَذَا لَمْ يَلُمْ أَحَدٌ أَحَداً»**.[[8]](#footnote-8)

بررسی سندی

أَحْمَدَ بْنِ عُمَر توثیق ندارد لذا سند معتبر نیست.

بررسی دلالی

مفهوم «لَمْ يَلُمْ أَحَدٌ أَحَداً» این است که کسی، کسی دیگر را ملامت و سرزنش نکند.

**«إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ أَجْزَاءً بَلَغَ بِهَا تِسْعَةً وَ أَرْبَعِينَ جُزْءاً ثُمَّ جَعَلَ الْأَجْزَاءَ أَعْشَاراً فَجَعَلَ الْجُزْءَ عَشَرَةَ أَعْشَارٍ»**؛ خداوند انسان‌ها را بر احوال مختلف آفریده است تا می‌رسد به 49 جزء؛ هر جزء به اجزاء دیگر تقسیم می‌شود. خلق خداوند بر اساس این‌ها انجام شده است**. «بَلَغَ بِهَا تِسْعَةً وَ أَرْبَعِينَ جُزْءاً»** نقشه کلی انسان کامل است که 49 جزء دارد. عناصر شخصیتی انسان همین است؛ هر کسی بخشی از این عناصر را دارد.

**«كَذَلِكَ صَاحِبُ الْعُشْرَيْنِ لَا يَكُونُ مِثْلَ صَاحِبِ الْأَعْشَارِ»**؛ این درجات است که خداوند خلق را بر اساس آن آفرید. اطوار مختلف (البته احوال در عرض هم نیست) درجه شخصیت و ایمان افراد مختلف است. ضریب هوشی، استعداد، هوش هیجانی، هوش اخلاقی و ... متفاوت است. نمی‎‌شود افراد را به خاطر این ویژگی‌های خدادادی، ملامت و سرزنش کرد.

درجات تکوینی و اکتسابی

یک نکته دلالی آن است که تفاوت درجات از دو قسم است:

1) قسم تکوینی؛ شعوب، اطوار که درجات آن بستگی به ضریب هوشی و تکوینی دارد.

2) قسم اکتسابی که مربوط به ایمان است و درجات ایمان افراد مختلف است.

این دو درجه نسبتی با هم ندارد. رتبه خلقتی و تکوینی یک درجه نیست؛ ضریب هوشی در نظام خلقت قرار گرفته است. مسخره کردن و ملامت کردن جایز نیست. تفاوت در هوش ارتباطی و اجتماعی نیز همین‌طور است که در متن تکوین نهفته است. این درجات خلقت است.

احتمال دارد شامل درجات ایمانی هم بشود. ظهور روایت بیشتر ناظر به اول (تکوین) است.

ممنوعیت ملامت

مطلب دیگر این است که ملامت نکنید؛ روایت قبل هم همین را بیان می‌کرد که با توجه ذو درجات بودن، تحمیل نکنید. این روایت بیشتر مربوط به رفق و مدارا در ارتباطات اجتماعی است لذا از ملامت کردن منع شده است. این درجات خلقتی و تکوینی جنبه‌ ارزشی ندارد. کسی را نباید به خاطر قد، قیافه، هوش، و سایر ویژگی‌های آفرینشی ملامت کرد. صدر روایت هم همین مفهوم را تأیید می‌کند.

احتمال دوم این است که شمول دارد و شامل درجات اکتسابی هم می‌شود.

ملامت در مقام تربیت

اگر احتمال دوم صحیح باشد، به مدلول التزامی دال بر مقصود (ملامت در مقام تربیت و تبلیغ) است. مرحوم حر عاملی در وسایل همین احتمال دوم را مدنظر داشته لذا این روایت را در این باب آورده است. بنابراین در مقام تبلیغ و تربیت نباید کسی را ملامت و سرزنش کرد. ممکن است از جهاتی در درجه متفاوت باشد.

1. **. وسائل الشيعة ؛ ج‏16 ؛ ص159** [↑](#footnote-ref-1)
2. **. وسائل الشيعة ؛ ج‏16 ؛ ص159؛ الكافي (ط - الإسلامية) ؛ ج‏8 ؛ ص334**  [↑](#footnote-ref-2)
3. **. شيخ حر عاملى، تفصيل وسائل الشيعة إلى تحصيل مسائل الشريعة، حر عاملی، ج‏16، ص159 و 160؛ کلینی، كافي ، ج 2، ص 42** [↑](#footnote-ref-3)
4. **. نهج البلاغة (للصبحي صالح)، ص473** [↑](#footnote-ref-4)
5. **( 2)- في المصدر- عن رجل من أصحابنا سراج و كان خادما لأبي عبد اللّه( عليه‌السلام).** [↑](#footnote-ref-5)
6. **. شيخ حر عاملى، تفصيل وسائل الشيعة إلى تحصيل مسائل الشريعة، ج‏16، ص160؛کلینی، کافی، ج2، ص 42** [↑](#footnote-ref-6)
7. **( 1)- في المصدر- صاحب الثلاثة الأعشار.** [↑](#footnote-ref-7)
8. **. شيخ حر عاملى، تفصيل وسائل الشيعة إلى تحصيل مسائل الشريعة، ج‏16، ص161 و 162؛ كافي، ج 2، ص 44** [↑](#footnote-ref-8)